

استقامت در راه هدف

روزی که پیامبر اکرم مهر خاموشی را شکست، و سران «قریش» را با کلمه‌ی معروف خود: «بخدا اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپ من بگذارید که از دعوت خویش دست بردارم؛ از پای نخواهم نشست؛ تا خدا دین مرا رواج دهد یا جان بر سر آن گذارم» از پذیرفته شدن هر گونه پیشنهاد مایوس نمود یکی از جالبترین فصول زندگی او آغاز گردید، زیرا تا آنروز «قریش» در تمام برخوردهای خود احترام او را حفظ نموده و متانت خود را از دست نداده بودند، و چون تمام نقشه‌های اصلاح طلبانه آنها نقش بر آب شد، ناچار شدند که مسیر فکر خود را عوض نمایند و از نفوذ آئین «محمد» بهر قیمتی تمام شود، جلوگیری بعمل آورند و در این راه از هر وسیله‌ای استفاده نمایند، و - لذا - انجمن «قریش» با اتفاق آراء رای دادند که با مسخره و استهزاء، آزار و اذیت، تهدید و ارعاب، او را از ادامه‌ی کار بازدارند.

ناگفته پیداست، مردم مصلح و کسیکه فکر راهنمایی جهانیان را در مغز می‌پرورانند باید در برابر تمام این ناملایمات، زور کوینها و حملات ناجوانمردانه، ضربات و صدمات جسمی و روحی، بردباری و شکیبایی را پیشه‌ی خود سازد، تا کم‌کم بر مشکلات پیروز آید چنانکه روش مصلحان دیگر نیز همین بوده است، ما اکنون گوشه‌ای از آزار و اذیت قریش را در این صفحات منعکس می‌سازیم تا پایه‌ی زحمات و استقامت وی روشن گردد:

پیامبر اکرم را علاوه بر این عامل روحی و معنوی (ایمان و استقامت و صبر و شکیبایی) که او را از درون کمک مینمود، یک کمک خارجی نیز حراست و حفاظت او را بر عهده داشت و آن حمایت «بنی‌هاشم» بود که در رأس آنها «ابوطالب» قرار گرفته بود، زیرا هنگامیکه وی از تصمیم جدی و قاطع قریش مبنی بر اذیت برادر زاده‌ی خود آگاه گردید؛ عموم بنی‌هاشم را خواند، و در یک مجلس باشکوه آنان را برای دفاع از «محمد» دعوت نمود، گروهی از آنها روی ایمان، گروه دیگری بر اثر روابط خویشاوندی، حمایت و حفاظت او را بر عهده گرفتند، و فقط در میان آنها «ابولهب» و دو نفر دیگر که نام آنها در ردیف

دشمنان رسول خدا خواهد آمد ، از تصمیم وی سر باز زدند - ولی - مع ذلك - این حلقه‌ی دفاعی او را از برخی از حوادث ناگوار مصون نینداشت و چنانکه پیامبر راتنها میدیدند از رساندن هر گونه آسیب دریغ نداشتند ، اینک نمونه‌هایی از اذیت‌های « قریش » را در این مقاله منعکس میسازیم :

۱- روزی «ابوجهل» رسول خدا را در «صفا» دید و ناسزاو بدگفت و بیازرد ، رسول اکرم با او ابدآسخن نگفت و راه منزل را پیش گرفت ، و ابوجهل نیز بسوی محفل «قریش» کنار کعبه روانه شد ، حمزه که عمو و برادر رضاعی پیامبر بود همان روز در حالیکه کمان خود را حمال کرده بود از شکار برگشت ، و عادت دیرینه‌ی او این بود که پیش از آنکه از فرزندان و خویشاوندان خود دیدن بعمل آورد یکسره پس از ورود بسکه زیارت و طواف کعبه میرفت ، سپس به اجتماعات مختلف «قریش» که دور کعبه منعقد میگشت سری میزد و سلام و تعارفی میان او آنها را در و بکل میشد .

وی همان روز پس از انجام این مراسم بسوی خانه مراجعت نمود ، اتفاقاً کنیز «عبدالله بن جدعان» که شاهد جریان پیش بود ، جلو آمد و گفت : «ای ابا عامر (کنیه‌ی «حمزه» است) ابیکش دقایقی چند در همین نقطه بودی و جریان را آنچنانکه من دیدم مشاهده مینمودی و میدیدیکه چگونه «ابوجهل» به برادرزاده‌ات ناسزا گفت و او را سخت آزار داد «سخنان این کنیز آثار عجیبی در روان «حمزه» گذارد و او بدون اینکه در سر انجام کار فکری کند ، تصمیم گرفت که انتقام برادر زاده خود را از «ابوجهل» بگیرد .

لذا - از همان راهیکه آمده بود برگشت ؛ و ابوجهل را میان اجتماع قریش دید و بطرف وی رفت و بدون اینکه با کسی سخن بگوید ، کمان خود را بلند کرد ، فضر به یها فاشجه شجرة منكرة ، ثم قال اتشتمه ؟ فاناعلی دینه اقول ما یقول فرد ذلك علی ان استطعت : کمان شکاری را سخت بسر او کوفت ، چنانکه سرش شکست ، و گفت : «او (پیامبر) را ناسزا میگوئی و من با او ایمان آورده‌ام و راهیکه او رفته است من نیز میروم ؛ هر - گاه قدرت داری بامن ستیزه کن .»

در این هنگام گروهی از قبیله «بنی مخزوم» بیاری «ابوجهل» برخاستند ، ولی چون او یک مرد موقع شناس و سیاسی بود ، از بروز هر گونه جنک و دفاع جلو گیری نمود و گفت من در حق «محمد» بد رفتاری کرده‌ام و حمزه حق دارد ناراحت شود . (سیره ابن هشام ج ۱ ص ۳۱۳) .

این تاریخ گواه زنده است بر اینکه وجود امثال حمزه که بعدها بزرگترین

سردار اسلام گردید، در حفظ و حراست پیامبر و تقویت جناح مسلمین دخالت کامل داشته و چنانکه «جزری» در ج ۲ ص ۵۹ نوشته است «قریش» اسلام حمزه را بزرگترین عامل ترقی و تقویت مسلمانان دانستند و لذا در صدد تهیه نقشه های دیگر افتادند که بعداً از نظر خوانندگان گرامی خواهد گذشت.

بسیاری از مورخان سنی از آن جمله ابن کثیر شامی در کتاب: البدایة و النهایة ج ۳ ص ۲۶؛ اصرار دارد؛ که برساند که: «عکس العمل اسلام» «ابی بکر» و «عمر» کمتر از انعکاس اسلام حمزه نبوده، و اسلام این دو خلیفه بزرگ وسیله عزت و تقویت مسلمانان و آزادی آنان گردید» ولی جای شک نیست که نیروی فشرده مسلمانان آنروز در گرو نیروهای افرادی بود که در حزب اسلام درآمده بودند، و هر فردی بسهم خود در تقویت و نفوذ اسلام ذی دخل بود ولی مع الوصف هیچگاه نمیتوان گفت که عکس العمل اسلام این دو خلیفه باندازه تأثیر اسلام حمزه بود، زیرا حمزه کسی است که هنگامیکه شنید، بزرگ قریش نسبت به رسول اکرم ناسزا گفته؛ بدون اینکه کسی را از مقصد خود آگاه کند، بسراغ ضارب میرود و از او سخت انتقام میگیرد، و کسی جرأت نمیکند که با او مقاومت و ستیزه نماید، ولی بزرگ سیره نویس اسلام (ابن هشام) در ج ۱ ص ۳۱۱ درباره ابی بکر مطلبی مینویسد که حاکی از آنست که روزی که ابی بکر در حجره مسلمانان وارد شد، نه نیروی دفاع از خود داشت و نه از پیامبر اینک متن جریان: «روزی رسول اکرم از کنار اجتماع «قریش» میگذشت، یکمربوبه قریشیان از اظهر طرف او را احاطه نمودند و هر کدام بمنوان تسخر سخنان پیامبر در باره بتان و روز رستاخیز، باز گومیکردند و میگفتند که توئی چنین میگوئی... رسول اکرم در پاسخ آنها میفرمود نعم انا الذی اقول ذلك: آری گوینده اینها من هستم؛ از آنجا که قریش میدان را از هر گونه مدافع خالی دیدند، تصمیم قتل او را گرفتند - لذا - مردی پیش آمد اطراف لباسهای او را گرفت، ابو بکر در کنار پیامبر بود، بیاری پیامبر برخاست در حالیکه گریه میکرد و میگفت: اقتتلون رجالان یقول ربی الله: آيا شایسته است که مردم وحدی را بکشید، سپس (روی علی) از پیامبر دست برداشتن، و پیامبر راه خود را پیش گرفت و ابو بکر در حالیکه سرش شکسته بود؛ متوجه خانه خود شد.

این تاریخ هر گاه گواه بر عواطف و علاقه خلیفه به پیامبر باشد پیش از همه گواه محکم بر ضعف و ترس او است، گواه بر اینست که آنروز چندان شخصیت اجتماعی نداشته است و از آنجا که اقدام علیه پیامبر متضمن خطراتی بود، از این جهت شدت عمل را متوجه ملازم او نموده و سراوداشکستند؛ و هر گاه شما جریان حمزه و رشادت و شجاعت او را در کنار این

سرگذشت بگذارد در چنین صورت میتوانید قضاوت کنید که در صدر اسلام عزت و قوت و ترس و اندیشه کافران بر اثر اسلام کدام یک بوده است .

مانیز در آینده نزدیک کیفیت اسلام عمر را خواهیم نوشت ولی اسلام او نیز مانند دوست دیرینه خود قدرت دفاعی مسلمانان را نیرومند تر نکرد ؛ و اگر (طبق نقل ابن هشام ج ۱ ص ۳۷۱) «عاص بن وائل» نبود ، روزیکه اسلام آورد نزدیک بود خون او را بریزند زیر آوی آمد و گروهی را که قصد کشتن او را داشتند ، چنین خطاب نمود : **رجل اختار لنفسه امراً فماذا تريدون اتر و بنی عدی بن کعب یسلمون لکم صاحبه هکذا** : «از مردیکه برای خود آئینی اختیار کرده است چه میخواهید ، تصور میکنید که قبیله «عدی» باسانی و پراشما تسلیم میکنند» این جمله حاکی از آنست که ترس از قبیله وی سبب شد که دست از او بردارند و دفاع قبائل از بستگان خود یک رسم فطری و معمولی بوده که در آن دانی و عالی فرق نداشتند .

آری پایگاه دفاعی مسلمانان خانه بنی هاشم ، و سنگینی کاربردش ابوطالب و خاندان وی بود ، و گرنه افراد دیگریکه به مسلمانان می پیوستند ، چندان قدرت دفاع از خود نداشتند تا چه رسد که اسلام آنها سبب عزت و اعتلای مسلمانان گردد ، و ما بخواست خدا درباره این موضوع در آینده نزدیک گفتگو خواهیم نمود .

ابو جهل در کعبین رسول خدا مینشیند

منظره اجتماعات سران آنروز قریش بسیار جالب بود زیرا بادیده خود میدیدند که روز بروز نیروها و قدرتها رو بضعف میرود ، روزی نمیکردند مگر اینکه می شنوند که تمایلات در برخی از افراد نسبت باسلام بوجود آمده و یا مسلمان شده اند ، این گزارشها هر روز بگوش آنها میرسید ، و تمام تصمیمات آنها غالباً به بن بست برمیخورد ، از این جهت شعله غضب در درون آنها زبانه میکشید . فرعون «مکه» (ابو جهل) روزی در محفل قریش چنین گفت : **ان محمد اقد اتی ماترون من عیب دیننا و شتم آبائنا و تسفیه احلامنا و شتم آلهتنا** : شمای گروه «قریش» می بینید که چه رقم «محمد» دین ما را بد می شمارد ، به آئین پدران ما و خدایان آنها بد میگوید ، و ما را بیخرد قلمداد مینماید ، بخدا سوگند فردا در کعبین او می نشینم و سنگی را در کنار خود میگذارم ، هنگامیکه «محمد» سر بسجده میگردد ، سر او را با آن میشکنم ، فردای آنروز رسول خدا برای نماز وارد مسجد الحرام شد ، و میان رکن یمانی و حجر اسود ، برای نماز ایستاد ، تمام توجه قریش متوجه این بود که آیا «ابو جهل» در این مبارزه پیروز میگردد یا نه ؟ پیامبر اکرم سر بسجده نهاد ، دشمن دیرینه

او از کمینگاه برخاست و نزدیک پیامبر آمد، ولی چیزی نگذشت که رمب عیبی در دل او پدید آمد لرزان و ترسان با چهره پریده بسوی قریش بر گشت ، همه جلو دویدند و گفتند : مالك يا اباالحکم ؛ چه روی داد بتو ای «اباحکم» وی با صدای بسیار ضعیف که حاکی از ترس و اضطراب او بود گفت : منظره ای در برابر من مجسم گشت که در تمام عمر من ندیده بودم از این جهت از تصمیم خود منصرف گشتم .

ماشک نداریم که يك نیروی غیبی به کمک پیامبر بفرمان پروردگار برخاسته و چنین منظره ای را بوجود آورده بود و وجود پیامبر را طبق وعده قطعی الهی (انا کفیناک المستهزئين) : ما از شر مسخره چنان تو را نگاه میداریم ، از گزند دشمنان حفظ کرده است .

نمونه های زیادی از آزار « قریش » در صفحات تاریخ ثبت است ، و مؤلف تاریخ «کامل» درج ۲ ص ۴۷ ، فصلی برای این موضوع باز کرده و نام دشمنان سرسخت رسول خدا را در مکه و خصوصیات کارهای آنها را بیان نموده است ، آنچه در بالا گفته شد ، بطور نمونه بود ، و گرنه هر روز حضرتش با نوع خاصی از آزار روبرو میگردد ، مثلا ، روزی عقبه بن ابی معیط رسول خدا را در حال طواف دید ، و ناسزا گفت ، و عمامه او را بر گردنش پیچید و از مسجد بیرون کشید گروهی از ترس بنی هاشم ، پیامبر را از دست او گرفتند . (بعاد الانوار ج ۱۸ ص ۲۰۴ - طبع جدید) .

آزار و آسیبی که از ناحیه عمومی خود (ابولهب) و همسر او (ام جمیل) میدیدیم سابقه بود خانه پیامبر در همسایگی آنها قرار گرفته بود ، از ریختن هر گونه زباله بر سر و صورت او درین نداشتند ، و روزی ، بچه دانی کوفسندی بر سرش زدند ، و نتیجتاً کار بجای رسید ، که حمزه بن منظور انتقام عین همان را بر سر ابولهب کوبید .

آزار یاران پیامبر

اگر چه هدف مانگارش حوادث مهم تاریخ اسلام است ولی شمه ای نیز در این باره مینگاریم تا روشن شود که صلابت و استقامت پیامبر در روحیه یاران او تا چه اندازه تأثیر کرده بود ، و معنویت پیامبر ، و نوریکه در دل آنها روشن شده بود چنان آنانرا برای تحمل هر گونه آلام آماده نموده بود که در تاریخ بشریت و فداکاری کمتر سابقه دارد و ما نمونه های از این را در شماره آینده از نظر خوانندگان عزیز میگذرانیم .